



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السابع: الحلال المختلط بالحرام ...

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۳۹۶

موضوع جزئی: جهات چهارگانه

مصادف با: ۱۶ محرم ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### علم و ادب الهی، بهای جان انسان

قال امیر المؤمنین علی (ع): «یا مؤمن! إن هذا العلم والأدب ثمن نفسك فاجتهد في تعلمها فما يزيد من علمك وأدبك يزيد في ثمنك وقدرك فإن بالعلم تهتدي إلى ربك وبالأدب تحسن خدمة ربك وبأدب الخدمة يستوجب العبد ولايته وقربه فأقبل النصيحة كي تنجو من العذاب».

امیر المؤمنین می فرماید: دانش و ادب، بهای جان توست. «یا مؤمن! این هدای علم و الأدب ثمن نفسک» اشاره به مطلبی است که مسبق به ذکر بوده است؛ فرموده اند این علم و ادب، قیمت جان توست.

دو رکن و دو عنصر به عنوان قیمت و چیزی که جان آدمی به واسطه آن ارزش پیدا می کند، ذکر شده است.

یکی علم است که مقصود از این علم هر علمی نیست. البته مطلق علم و دانش باعث شرافت آدمی می شود ولی در بین علوم، آن چه که شرافت انسان به آن است، اشرف العلوم است. علمی که خود اشرف العلوم باشد، قطعاً بیشتر باعث شرافت آدمی می شود. اشرف علوم نیز علم عقائد، علم اخلاق و علم احکام است؛ یعنی علم دین و آن چه به سعادت انسان مربوط می شود. از آن جا که دین دارای سه رکن است، قطعاً علمی که به نوعی به این ارکان سه گانه مربوط باشد، شرافت بیشتری دارد. این است که بهای جان و نفس آدمی است؛ این است که سعادت و شرافت انسان، به دانستن و احاطه بر آن است. پس یکی از دو عامل شرافت پیدا کردن انسان و یکی از دو چیزی که بهای جان انسان است، علم است؛ آن هم اشرف علوم.

دوم، ادب و تربیت است. یعنی ادب و تربیت الهی، یعنی آن چیزی که ما از آن به تهذیب نفس یاد می کنیم. در روایات وارد شده که رسول خدا (ص) می فرماید: خداوند مرا ادب کرد؛ یعنی مرا تربیت کرد.

مقصود از علم، علم الهی است و مقصود از ادب، ادب الهی است. علم الهی و ادب الهی، بهای جان انسان است. یعنی تنها چیزی که می تواند در برابر جان آدمی قرار گیرد، این دو هستند. مال، ثروت، مقام، اعتبارات دیگر دنیوی، زیبایی، هیچ کدام از این ها در برابر جان آدمی قرار نمی گیرد. بهای جان انسان، علم و ادب الهی است.

امام (ع) در ادامه می فرماید: «فاجتهد في تعلمها»؛ پس در آموختن آن دو، بکوش و تلاش کن؛ که هم ادب الهی پیدا کنی و هم علم الهی فرا بگیری. «فما يزيد من علمك وأدبك يزيد في ثمنك وقدرك»؛ هر چه علم [همین علمی که اشاره شد] و

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۰.

ادب تو [تربیت و تأدیب الهی] بیشتر شود؛ هرچه انسان بیشتر تحت تعلیم قرار بگیرد و تعلّم علم الهی کند، قیمت او بالاتر می‌رود. هرچه تربیت الهی او بیشتر شود و تهذیب نفس کند، ارزش انسان بالاتر می‌رود.

اگر انسان می‌خواهد ارزش پیدا کند و قیمت او بالا برود، تنها با چیزهایی امکان دارد که به عنوان ثمن جان و روح انسان معین شده است. برای همین است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَاجْتَهِدْ فِي تَعْلَمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَادِّبْكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَ قَدْرِكَ». تأمل و تفکر درباره این فرمایش امیرالمؤمنین (ع) خیلی مهم است. اگر می‌خواهید قدر و منزلت واقعی پیدا کنید و نه اعتباری؛ چون گاهی منزلت‌ها و ارزش‌های انسانی، اعتباری است و تابع اعتبار معتبر است. مثلاً امروز کسی ریاست را برای شما اعتبار می‌کند و فردا این ریاست را سلب می‌کند. وضع و رفع اعتبار، به ید معتبر است. منزلتی که به اعتبار معتبر ایجاد شود، به سلب معتبر نیز از بین خواهد رفت. مخصوصاً برای ما به عنوان طالبان علوم الهی، این مسأله خیلی مهم است که بیش از دیگران منزلت و قدر خود را در تحصیل علم و ادب الهی جستجو کنیم و نه در منزلت‌های اعتباری. منزلت‌های اعتباری در کمتر از یک صدم ثانیه، زائل می‌شوند. آن منزلت حقیقی و قیمت واقعی، مربوط به این دو است. این دو هستند که جان آدمی را ارزشمند می‌کند و روح آدمی را قیمت می‌دهد.

پس امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: قیمت جان انسان و بهای جان آدمی، به علم و ادب الهی است. اگر علم و ادب الهی در انسان افزون شود، قیمت و قدر انسان بالا می‌رود. پس هر چیزی که حقیقتاً به نوعی دانش و ادب الهی را در ما تقویت کند، در واقع ما را ارزشمندتر می‌کند. این چیزی است که انسان بعد از پایان عمر خود می‌تواند بگوید که جان او بها و قیمت پیدا کرده است. اگر عمر او به چیزهایی بگذرد، مثلاً در کلاس درس حضور پیدا کند اما حواس او جای دیگر باشد، خب نگفته‌اند که هر کسی که در کلاس درس شرکت کند، ارزش پیدا می‌کند؛ نگفته‌اند هر کسی صورتاً کتاب به دست داشته باشد اما حواسش جای دیگر باشد، ارزش پیدا می‌کند. اینکه انسان تلاش کند یک مجهولی از مجهولات مربوط به اعتقادات، احکام و آنچه که به سعادت انسان مربوط می‌شود [از حیث علم اخلاق] این‌ها را بداند و راه و چاه را یاد بگیرد. این، ارزش انسان را بالا می‌برد.

پس قدر این لحظات را بدانیم. نکند که در آخر کار «خسر الدنیا و الآخرة» شویم. به دنبال منزلت حقیقی باشیم. سپس امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: «فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ»؛ با علم الهی، راه هدایت به سوی پروردگار معلوم می‌شود. «وَبِالْأَدَبِ تُحْسِنُ خِدْمَةَ رَبِّكَ»؛ و با ادب و تربیت الهی، خدمت پروردگار نیکو می‌شود. پروردگار عالم، رب است و ما رعیت هستیم. وظیفه رعیت و عبد در برابر مولا و رب، بندگی و خدمت است. اگر ما تربیت الهی پیدا کنیم، روح بندگی در ما تقویت می‌شود. یعنی می‌توانیم بندگی خوب داشته باشیم. تعلیلی که امام (ع) دارند، این است که انسان با علم الهی و ادب الهی، هم راه به سوی پروردگار و هم نحوه بندگی و خدمت به مولا را پیدا می‌کند. «فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ وَ بِأَدَبِ الْخِدْمَةِ يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وَ لَآيَتَهُ وَ قُرْبَهُ»؛ با علم، به سوی پروردگارت هدایت می‌شوی و با ادب و تربیت الهی، خدمت پروردگار برای شما نیکو می‌شود. ادب خدمت یعنی ادب بن‌دگی. اگر کسی ادب بندگی را بداند، یعنی خود را پرورش داده باشد و تربیت شده باشد که خود را بنده خدا بداند، آن وقت است که عبد مستحق ولایت خدا و قرب خداست. در اینجا برخی «ولایت» را به معنای دوستی معنا کرده‌اند، یعنی دوستی و قرب خدا؛ ولی من گمان می‌کنم که

وقتی می‌گوید: «يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وَوَلَايَتَهُ»؛ یعنی اینکه تحت ولایت «الله» قرار می‌گیرد. از ولایت شیطان خارج می‌شود و در قیومیت خداوند قرار می‌گیرد؛ خداوند ولیّ او می‌شود و اگر خداوند ولیّ انسان شود، انسان را کافی است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده‌اند. اگر خداوند تبارک و تعالی انسان را تحت ولایت خود بگیرد، یعنی انسان از همه چیز مصون است و اگر انسان ادب خدمت داشته باشد، به مقام قرب می‌رسد.

«فَأَقْبَلِ النَّصِيحَةَ كَيْ تَنْجُوَ مِنَ الْعَذَابِ»؛ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: پس این نصیحت را بپذیر تا از عذاب نجات پیدا کنی. اگر بخواهیم این فرمایش امیرالمؤمنین (ع) را خلاصه کنیم، راه سعادت و راه نجات از عذاب، راه خروج از بدبختی و شقاوت، تکیه به این دو رکن اصلی است: علم الهی و ادب و تربیت الهی. برای ما محصلین، این شرایط فراهم است. یعنی در مسیری قرار گرفته‌ایم که علم الهی را فرا بگیریم؛ این مسأله کمی نیست. فروع فقهی و قواعد اصولی و همین مسائلی که ما در مسیر فراگیری آن قرار گرفته‌ایم، مقتضی را فراهم کرده است. اگر کوتاهی کنیم، قطعاً مسئولیت ما بیشتر است. باید تمام توان خود را به کار ببریم و رشد علمی پیدا کنیم.

تربیت الهی به این است که رذایل اخلاقی را بشناسیم و آن‌ها را از خود دور کنیم؛ دل‌ها را مصفا کنیم؛ بندگی خدا کنیم؛ به خلق خدا و به مردم با دید محبت و مراقبت نگاه کنیم؛ به برادران دینی و ایمانی با این دید بنگریم. به هر حال اگر این مسیر را طی کنیم، می‌توانیم به قدر و منزلت و قیمت روح و جانمان بیفزاییم؛ اگر غیر از این مسیر را طی کنیم یا خدای نکرده در جهت عکس آن حرکت کنیم، نزول قیمت پیدا می‌کنیم. آن وقت معلوم نیست جانی که قیمت آن ثمن بخش باشد، عند لقاء الله خریدار داشته باشد، در عالم برزخ برای آن ارزش قائل باشند، در قیامت ارزش داشته باشد.

این راهی است که می‌توانیم با تلاش و کوشش و همت و توجه و پرهیز از غفلت، انتخاب کنیم و قیمت خود را بالا ببریم. یا این‌که از این راه چشم پوشی کنیم و قیمت ما تنزل پیدا کند. این ثمن چه زمانی معلوم می‌شود؟ اگر چشم بصیرت داشته باشیم، در همین دنیا معلوم است. اگر چشم بصیرت نداشته باشیم، وقتی که حجاب‌ها کنار می‌رود و مرگ به سراغ انسان می‌آید، آن وقت است که می‌فهمیم ثمن بخش بوده یا ثمنی بوده که ارزش داشته است.

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق دهد. اگر نمی‌توانیم به حدّ عالی در این دو جهت تلاش کنیم، حداقل از این دو رکن و دو پایه سعادت آدمی، بهره‌ای ببریم.

### «القول فيما يجب فيه الخمس: السابع»

امام (ره) در این بخش از کتاب تحریر می‌فرماید: «السابع - الحلال المختلط بالحرام مع عدم تميّز صاحبه أصلاً و لو في عدد محصور و عدم العلم بقدره كذلك، فإنه يخرج منه الخمس حينئذ، ...».

هفتمین امر از اموری که متعلق خمس واقع شده، مال حلال مخلوط به حرام است. تا اینجا درباره شش مسأله که متعلق خمس هستند، در طی سال‌های گذشته بحث شد: ۱. غنائم جنگی ۲. معدن ۳. کنز ۴. غوص ۵. مازاد بر مؤونه سنه [الفاضل عن مؤونه السنة] که بحث مبسوطی داشت و شرایط و قیودی که مربوط به این بحث بود، بیان شد. ۶. زمینی که کافر ذمی از مسلمان می‌خرد.

۱. البقرة: ۲۵۷.

هفتمین مورد، مال حلال مخلوط به حرام است.

ابتدائاً امام(ره) می فرماید: حلال مخلوط به حرام، متعلق خمس است منتهی در صورتی که صاحب این مال اصلاً نتواند حلال را از حرام تمیز دهد. «و لو فی عدد محصور»؛ می فرماید تمیز ندادن حلال از حرام ولو در ضمن محصور باشد. یعنی مثلاً چهار تا مال در اینجا وجود دارد که می داند بعضی از این ها حلال است و بعضی دیگر حرام، اما نمی داند کدام حلال و کدام حرام است. می داند که دو تای این ها برای خودش است و دو تای دیگر برای شخص دیگری است. مال حرام یعنی مال متعلق به غیر. در این مورد بحث می شود که آیا صرفاً مال متعلق به غیر است یا چیزهای دیگر را هم شامل می شود.

علی ای حال به نحوی است که صاحب مال مخلوط به حرام نمی تواند تمیز دهد ولو در ضمن محصور. «و عدم العلم بقدره کذلک»؛ به علاوه، مقدار آن را هم نمی داند. نمی داند که آیا این بیشتر از یک پنجم است یا کمتر از یک پنجم است؟! آیا ثلث این مال، مال غیر است یا ربع آن یا نصف آن؟! پس نه تمیز دارد و نه مقدار آن مال را می داند. در این صورت «فإنه یخرج منه الخمس حیثین»؛ اینجا واجب است که خمس بدهد. یعنی حین عدم تمیز صاحب و حین عدم العلم بقدره.

امام(ره) از این جا به بعد سه فرع اصلی را مطرح می کنند که در ضمن این سه فرع اصلی، یک فروع جزئی تر هم مطرح شده است.

«أما لو علم قدر المال»؛ این فرع اول است؛ اما اگر قدر مال را بداند؛ مثلاً می داند که نصف این مال برای خودش نیست، «فإن علم صاحبه دفعه الیه و لا خمس»؛ در اینجا مقدار مال را می داند [مثلاً می داند که نصف مال است] و برای زید است. این جا روشن است که مال را به زید می دهد و خمس ندارد. «بل لو علمه فی عدد محصور»؛ حتی اگر بداند که از این دو مال، یکی برای زید و دیگری برای خودش است، «فالأحوط التخلّص منهم»؛ احوط این است که خود را خلاص کند. «فإن لم یمكن»؛ اگر به نوعی نتواند خود را خلاص کند، «فالأقوی الرجوع الی القرعة»؛ با قرعه تعیین کند.

فرع دوم: «و لو جهل صاحبه»؛ اگر صاحب مال را نشناسد. یعنی مقدار مال را می داند؛ مثلاً می دانند که نصف این مال برای دیگری است اما نمی داند که برای چه کسی است، «أو کان فی عدد غیر محصور»؛ یا مثلاً صد حلب روغن در این جاست و می داند دو تای آن برای دیگری است. شخص دیگر را نمی شناسد یا اگر می شناسد در ضمن عدد غیر محصور است. «تصدق بإذن الحاکم علی الأحوط علی من شاء ما لم یظنه بالخصوص»؛ به اذن حاکم این را صدقه دهد [بنابر احوط] به کسی که به خصوص ظنی نسبت به او ندارد.

«و إلا فلا یترک الاحتیاط بالتصدق به علیه إن کان محلاً له نعم لا یجدی ظنه بالخصوص فی المحصور»؛ این ها توضیحاتی دارد که عرض خواهد شد.

فرع سوم این است: «و لو علم المالك و جهل بالمقدار تخلّص منه بالصلح»؛ اگر مالک را بشناسد و به مقدار جهل داشته باشد، از طریق صلح می تواند از آن تخلّص پیدا کند. «و مصرف هذا الخمس کمصرف غیره علی الأصح»؛ آخرین مطلبی که مطرح می کنند، درباره مصرف خمس است.

#### جهات چهارگانه بحث

بنده فقط یک مرور اجمالی کردم. اما اجمالاً در این مسأله از چند جهت باید بحث شود.

**جهت اول:** راجع به موضوع این مسأله است: «المال المختلط بالحرام». نکته‌ای که باید درباره آن بحث شود، اختلاط است. اصلاً اختلاط به چه معناست؟ منظور از اختلاط حلال به حرام چیست؟ این جهت در واقع تبیین موضوع این متن است.

**جهت دوم:** حکم است. فرضاً دانستیم که مال حلال مخلوط به حرام چیست. مسأله وجوب خمس در مال حلال مخلوط به حرام، جهت ثانیه است. چرا خمس در این جا واجب است؟ چرا باید در مال حلال مخلوط به حرام خمس داد؟

**جهت سوم:** این که فرضاً ما دانستیم خمس واجب است [به حسب روایات و یا دلیل دیگر]. آیا مقصود از این خمس، مثل آن شش امر گذشته، خمس اصطلاحی است؟ یا این فقط بیان کسر مشاع است. به ما گفته‌اند یک پنجم این مال را صدقه بدهد.

**جهت چهارم** که به نوعی به جهت ثالثه ارتباط پیدا می‌کند و تابع نتیجه‌ای است که ما در جهت سوم به آن می‌رسیم، این است که مصرف این خمس چیست؟ اگر ما در جهت ثالثه به این رسیدیم که این همان خمس اصطلاحی است، مصرف آن مثل سایر مصارف خمس است. اگر گفتیم این خمس اصطلاحی نیست و فقط یک کسر مشاع است؛ یعنی گفته‌اند یک پنجم اما باید صدقه داده شود. پس مصرف آن، فقراً می‌شوند.

این چهار جهتی است که ما در این متن باید بررسی کنیم، به اضافه سه فرع.

پس به طور کلی این چند سطر از متن تحریر، متضمن چند مطلب است که باید درباره آن بحث شود: ۱. موضوع این مسأله باید مشخصاً معلوم شود. مال حلال مخلوط به حرام یعنی چه؟ ملاک در مسأله چیست؟ از عبارات امام چه چیزی بدست می‌آید؟ منظور از اختلاط چیست؟ آیا اختلاط خارجی ملاک است یا اشاعه ملاک است؟ یا این که اختلاط خارجی ملاک نیست بلکه اختلاط ذهنی ملاک است. این که من در ذهنم ندانم که کدام یک از این‌هاست ولو خارجاً مثل اینکه حلب‌های روغن جدا باشند. این یک موضوع مهمی است که باید معلوم شود.

جهت ثانیه مستندات و ادله وجوب خمس در مال حلال مخلوط به حرام است. جهت سوم این که آیا این خمس همان خمس اصطلاحی است؟ اگر گفتیم خمس اصطلاحی است، آن وقت مایجب فیه الخمس مثلاً مثل امام و نظر مشهور هفت مورد می‌شوند. اگر به خاطر داشته باشید در زمینی که کافر ذمی از مسلمان می‌خرد، مشهور این را جزء مایجب فیه الخمس می‌داند.

اگر گفتیم خمس اصطلاحی نیست، پس این دو به طور کلی خارج می‌شود و مایجب فیه الخمس همان پنج مورد می‌شوند. جهت چهارم درباره مصرف این خمس است.

این چهار جهت به اضافه سه فرع، یک دورنمایی از این بحث است که إن شاء الله باید پی بگیریم. بحث فردا در جهت تبیین موضوع است؛ یعنی مال حلال مخلوط به حرام و بیان مراد از این اختلاط و قول حق در مسأله.

«الحمد لله رب العالمین»